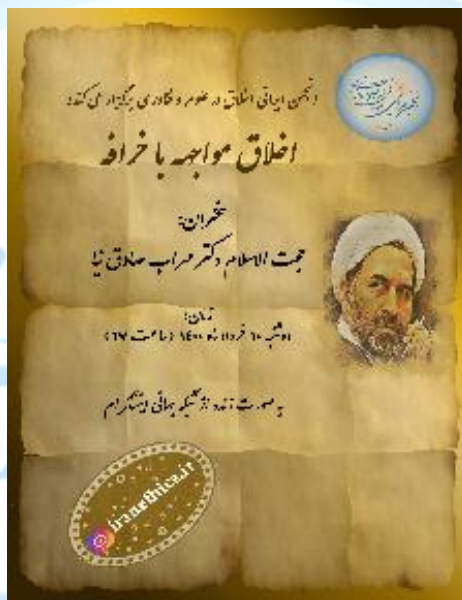


نشست خرداد ماه با عنوان:

" اخلاق مواجهه با خرافه "

سخنران: دکتر مهرباب صادق نیا



نشست خرداد ماه انجمن ایرانی اخلاق در علوم فناوری در سال 1400 با سخنرانی حجت السلام دکتر مهرباب صادق نیا برگزار شد. دکتر صادق نیا استادیار ادیان گروه ابراهیمی، دانشگاه ادیان و مذاهب گزیده ای از نشست در ادامه ارائه شده است:

موضوع بحث ما درباره مواجهه اخلاقی با مسئله خرافه است. برای این بحث با اجازه شما دو تا نکته می گویم که بیشتر درباره تعریف ماهیت خرافه است و نگاهی حدسی شناسانه به خرافه و بعد درباره زمینه های پیدایش خرافه و بعد از آن به این سوال اصلی جواب می دهم، که مواجهه مقابله با خرافه در هفت مورد یادداشت کردم و در خدمت دوستان هستم و ارائه می دهم. من هم دوست دارم درباره جزئیات این بحث بیشتر صحبت کنم. اگر اجازه بدهید از همان نقطه نخست، از تعریف خرافه یا ماهیت خرافه صحبت کنیم. از آن جایی که معمولاً باز شناسی خرافه یا تعریف یک چیزی به خرافه یا غیر خرافه معمولاً بر عهده تماشاچیان است و به همین دلیل تعریف خرافه خیلی کار سختی است و به این معنا که آدم های بازیگر و کنشگر هرگز نمی توانند بپذیرند کاری که دارند آن را انجام می دهند، خرافه است. آقای انگریسون (Ingreson) می گوید، اعتقاد به پدیده هایی که شواهد تجربی، معیار عقل را کنار می گذارد و آن ها را حمایت نمی کند و صرفاً به شواهد تجربی می پردازد یعنی اگر شما دهها دلیل برای یک پدیده ای بیاورید که عقلاً امکان پذیر است. مثل کاری که مسیحیان در مورد تثلیث می کنند ولی آقای انگریسون از آن جایی که با این پدیده ها یا یافته های تجربی سر ناسازگاری دارد، از نگاه ایشان این عمل یک عمل خرافه می باشد یا مثلاً ما در اسلام بسیاری از باور داشته هایمان در مورد خدا صرفاً خواستگاه عقلی دارد از این نظر که عقل امکان ابطال آن را ندارد مثلاً معاد سبحانی، ولی از این نظر که با شواهد تجربی ناسازگار است. آقای انگریسون این را خرافه می داند از نگاه ایشان این خرافه است. اما متدین ها به جز آن عقل و تجربه معیار سومی هم دارند که آن معیار سوم دین است و مراد آن ها از دین البته خیلی چالش برانگیز است ولی ظاهراً در محتویات دینی می گویند خرافه چیزی است که عقل و تجربه یا محتویات متون مقدس آن را برنتابد و با آن سازگار باشد یعنی مقداری دامنه غیر خرافه وسیع تر و دامنه خرافه محدودتر می شود. در تعریف دیندارها این همان جایی است که تفاوت وجود درد. یعنی اگر من یک آدم دینداری باشم قاعدتاً یک سری چیزها را خرافه نمی دانم چون با

نفوس دینی من سازگار است. به طور مثال فرض کنیم در نفوس دینی ما بشود وجود جن را پذیرفت، البته ممکن است من اصلا نپذیریم ولی به عنوان یک مرد دیندار قاعدتا می گویم، این خرافه نیست یا ممکن است کسی معیارش عقل باشد و بگوید این خرافه نیست چون عقل هیچ دلیلی برای رد آن ندارد ولی کسی که در دنیا، پارادایم تجربی است و در آن زیست می کند و می گوید آن خرافه است و نباید آن را پذیرفت، به هر حال معیارها متفاوت است و به همین دلیل رسیدن به یک تعریفی که همه را راضی کند در مورد خرافه کار سختی است و نمی شود به آن رسید، البته این آن قدر مهم است که گاهی جنگ های خونینی بخاطر این موضوع اتفاق می افتد، به هر حال تعریف خرافه گاهی اوقات آن قدر سخت است که بخاطر آن جنگ های خونینی نیز اتفاق می افتد، بر سر این که چه کسی درست و نادرست می گوید. معمولا خرافه را به دو گروه: (۱) خرافه هستی شناسانه (۲) خرافه رفتاری بخش بندی می کنند. خرافه هستی شناسانه به معنای باور به وجود چیزی یا باور به عدم وجود چیزی بر جهان هستی است، که حالا علم یا عقل یا دین یا آن مخالف است یا آن را بر نمی تابد، در این صورت به آن خرافه هستی شناسانه یا خرافه معطوف به باور می توانیم بگوییم. این که فکر کنیم که چیزی است در جهان هستی مثلا ماهی ده سری در فلان جا یا نهنگ هفت سری در اقیانوس فلان جا یا جن یا فرشته یا هر چیزی که علم یا عقل یا تجربه که با آن سازگاری ندارد و به آن خرافه هستی شناسانه می گوئیم. اما یک سری کارها هستند مثلا آب ریختن دم غروب روی زمین که در بعضی از مناطق ایران داریم یا این که اگر آدم ها چراغ های مسجد را روشن کنند می گوئیم بخت آن ها (دختر خانم ها) باز می شود یا اموری از این دست که بین دو عمل نسبتی بر قرار می کنند و به آن ها خرافه در ضمیمه رفتار می گویند. نکته اول من که بیشتر معطوف به ماهیت خرافه بود، تعریف خرافه و ماهیت آن است.

پرسش: شناخت دوباره خرافه هستی شناسانه و باور به وجود برخی چیزها می تواند مصداق خرافه باشد و یکی باور به اتفاق های که ممکن است در زندگی ما و رفتار ما وجود داشته باشد، به نظر می رسد که جناب دکتر شما دو نوع خرافه را از هم متمایز کردید. حالا آن چیزی که به بحث ما ارتباط دارد من احساس کردم شما در دو جا از عقل استفاده کردید. گاهی می گفتید که عقل آن را محال نداند، گاهی هم به نظر می آمد که به طرف عقل اثباتی می روید، برای این که منجر به تناقض نشود گاهی اوقات هم عقل حداقلی را اراده می کردید. اگر عقل را حداقل بگیریم آن وقت هم وجود ماهی هفت سر در اقیانوس آرام هم نا ممکن نیست یعنی فقط تناقض بیرون می ماند. هر ادعای گزارفی که مستلزم تناقض نباشد، با این تعریف شما وارد مجموعه غیر خرافه می شود، می خواستم در مورد ضابطه عقلی دقیق تر بفرمایید؟

قطعا همین عقل به معنای اثباتی است یعنی عقلی است که بتواند ثابت کند. به هر حال برخی از الگوی دینداران برخی از آموزهای دینی تنها با آن عقل کمینه سازگارند با این که عقل منافاتی با آن نداشته باشد، لذا آن جوری است که پاره ای از امور را می خواهند از دایره خرافه خارج کنند و مثل همین موضع رو دارند ولی در واقع قاعده این همان عقل است که به معنای عقل بیشینه یا عقل اثباتی می باشد. اگر عقل اثباتی را در نظر بگیریم آن وقت ما جرات نمی کنیم بالاتر برویم مثلا وجود فرشتگان با عقل اثباتی قابل اثبات است وجودشان به نظر شما در پارادایم یک آدم فلسفی نه طبق آن خرافه می شود، اما در پارادایم یک آدم دیندار که نفوس وجود دارد که خرافه نیست یعنی در نفوس دینی می گویند فرشته وجود دارد، لذا این خرافه نیست. ما یک گام فراتر برداریم و اصل خود آن دین را مورد سوال قرار دهیم و آن جا بحث کنیم. بعضی خرافه از نظر برون دینی و درون دینی درست است، بله همین طور می باشد. اما به زمینه های پیدایش خرافه بپردازیم. بسیاری از جامعه شناسان معتقدند که محال است آدم ها به خودی خود مبدا یا مبتکر خرافه باشند و معتقدند که خرافه ها پیوند عمیقی با زیست اجتماعی آدم ها دارند یعنی از آن وقتی که جوامع شکل گرفت، مفهومی به نام خرافه هم پدید آمد این را دور کنیم در ضرر بنیادی حیات دینی خود بیان داشته و دیگران هم می گویند نسبت خیلی معناداری بین جامعه، طبقه، گروه و جهان زیست آدم ها و ماهیت خرافه ها وجود دارد. لذا در برخی سیزده نوشته نمی شود و ۱۲+۱ روی پلاک ها می نویسند. چیزهای که از نظر من خرافه معنا شده، مشاهده کردم که وجود دارد یا مثلا در کشور های صنعتی نموده یا نمادهای خرافه را آن جا بسیار مشاهده کرده ام، لذا دلیلی وجود ندارد که ما بگوییم خرافه مخصوص جوامع سنتی است و در جوامع دیگر وجود ندارد و هیچ دلیلی وجود ندارد که بگوییم که خرافه مخصوص آقایان است و در خانم ها وجود ندارد یا مثلا مخصوص بی سوادهاست و در با سوادها وجود ندارد یا مخصوص جوامع فقیر است و در جوامع پولدار وجود ندارد، خرافه ماهیت سیاسی دارد و شیوع آن در همه گروه ها و طبقات اجتماعی وجود دارد و واقعا دلیلی وجود ندارد که بگوییم در دیندارها خرافه زیاد و در بی دین ها کمتر است، مطالعه عمیقی هم در این زمینه نشده است. چند مورد در ایران مطالعاتی در این زمینه شده بود، بنده همه آن مطالعات را بررسی نموده ام یا بیشتر آن ها را بررسی و مشاهده کرده ام. این بحث در جامعه ایران نه جنسیت، نه سن، نه نوع زندگی شهروندی در آن ارتباط ندارد، لذا گستره خیلی زیادی دارد به این نتیجه می رسیم که خرافه بسته به تعریفی که ما به عنوان ماهیت فیزیکی که از خرافه داریم، دامنه خیلی وسیعی دارد و شامل گروه های مختلف جامعه می شود، این هم نکته ای در مورد زمینه پیدایش خرافه بود.

اما مسئله بعدی در مورد چالش های اخلاقی مواجه؛ با توجه به تعریف که ما از خرافه کردیم و با توجه به ماهیت خرافه، عقیده ای که بین ما شایع است، گویا پذیرفته شده است. یک حقیقت همه پذیر نسبی برای این که خرافه در مقابل علم یا عقل یا حتی دین باشد که به آن بدعت می گویند. یک امر بسیار مضمومی

است، به قول جامعه شناسان نوعی کج روی یا نوعی انحراف است، به همین دلیل مسئولیت نسبت به چهره های علمی، آدم‌های علمی اهل مطالعه دارند. برای مقابله با خرافه به زعم ایشان باید تلاش کرد، خرافه را از بین برد و جوامع مختلف را از خرافه رها کرد، گویا در این مبارزه امری اخلاقی تصور شده و باور عمومی این است که اگر ما بتوانیم جامعه را از خرافه رها کنیم و این کار را انجام ندهیم، گرفتار یک عمل غیر اخلاقی شدیم و باید تلاش کنیم آن را درست کنیم، آن قدر رفتار در نفوس دینی ما داریم که مثلا بدعت ها ظاهر شوند " فَعَلَى الْعَالِمِ أَنْ يُظَهِّرَ عِلْمَهُ " بر عالم واجب است که علمش را اظهار کند و با آن خرافه ها مواجه کند. ولی روشن است مراد از این خرافه که روایت آمده، بدعت هایی که ریشه در نفوس دینی ندارد و ما در بدعت هایی که با عقل ناسازگارند نیستند و چیزهایی که با نفوس دینی ناسازگار هستند و به ظاهر این باور بین همه پذیرفته شده است. ما فکر می کنیم که لازم است با اخلاق، با خرافه مبارزه کنیم. دقت کنید من درباره لازم یا غیر لازم بودن مواجه با خرافه از زوایای دیگر سخن نمی گویم، من سختم معطوف به رویکرد اخلاقی است. در این مسئله می خواهیم بگوییم که این عمل اخلاقی است و کاری به جنبه های دیگر نداریم، شاید از زوایای دیگر بشود از این ایده دفاع کرد، اما چالش های اخلاقی مواجه با ایده را می خواهیم مرور بکنیم. این جا هفت چالش نوشته ام که نمی دانم چند تا از این چالش ها را می توانم توضیح بدهم، اما سعی می کنم چند مورد از آن را توضیح بدهم. اما اولین مورد چالش سنجی، خرافه است به این معنا که به واقع ما هیچ معیاری برای سنجش خرافه نداریم یعنی در واقع برای مشخص کردن خرافه چه عملی باشد یا عملی نباشد در آن نداریم، ممکن است بگویید معیار عقل است، ولی واقعیت این است که اختلافات زیادی الان بین عقلا وجود دارد، این نشان می دهد که عقل این معنایی که فکر می کنیم خیلی بسیط و ساده است را ندارد. بسیاری از چیز ها ممکن است، برای یک جامعه ای اموری معقول تصور بشود و برای جامعه ای امور غیر معقول تصور شود.

ما الان دیدگاهها و نظریه های مختلف، ادبیات مختلف درباره موضوعات مختلف در علم داریم به این سادگی نیست که بگوییم فلان مسئله با علم می سازد اما علم هایی که نتوانند داوری و ارزیابی بکنند وارد نمی شود و خیلی از مسائل خرافه از دست ارزیابی علمی دورند، لذا علم نمی تواند قضایای کند. مثلا در مورد وجود فرشته یا جن علم نمی تواند چیزی بگوید می تواند عنوان کند که وجود دارد یا وجود ندارد به دلیل این که این مسئله در حوزه علم قابل دستیابی نیست یعنی داوری در مورد این را ندارد، لذا خودش را به کنار می کشد. علم درسته است یعنی یک زمانی عده ای هر چیزی را که نمی توانستند مورد ارزیابی قرار بدهند آن را انکار می کردند. ولی از سال ۱۹۶۰ به این طرف، یعنی نیمه دوم قرن به این طرف این پارادایم فردی کاسته شده و از بین رفت و الان اگر در جهان علم امکان ارزیابی آن را نداشته باشد عنوان می کنند که ما نمی توانیم درباره آن صحبت کنیم، لذا خودش را کنار می کشند و می گویند ما قضاوت و ارزیابی در این باره نداریم. لذا درست است که ما این متغیرها را گفتیم. گفتیم معیار عقل، با علم یا دین است. که دین هم متفاوت است، چیزی که برای من مسلمان شیعه ممکن است خرافه نباشد برای من هندو و بودایی برای یک مسلمان سنی ممکن است خرافه تصور بشود، لذا این جا ما چالش داریم به نام چالش سنجش خرافه که ما بتوانیم طبق آن بگوییم که آن خرافه است یا نه. این خیلی کار را دشوار می کند و ممکن است باعث پیدایش ستیزه های جدی هم در جامعه بشود، همین تعدادی که الان این جا هستیم، اگر در مورد یک مسئله سخن بگوییم، یک نمونه عینی است. همه ما معتقدیم که خرافه چیز بدی است، اما اگر همه ما بخواهیم در مورد یک مسئله ساده و مطرح صحبت کنیم که این خرافه است یا نیست قاعدتا اوضاع ما به این مسالمت که الان هست نخواهد بود و احتمالا یک مشاجره های بین ما رخ خواهد داد، این نشان می دهد که این معیارها باز شفاف نیستند و تلاش برای حذف خرافه به دلیل عدم معیارهایی برای سنجش خرافه ممکن است ما را به کنش های غیر اخلاقی هم فرا بخواند و جنگ و ستیز و کشتار و ادوار کند مانند داعش و طالبان. همه ما وقتی به هم شلیک می کنیم لفظ الله اکبر را به کار می بریم یعنی این الله که اکبر است بالاخره این به چه صورت است که هم گلوله یک داعشی هم گلوله یک طالبانی هم گلوله من شیعه را حمایت می کند، این ها به هر حال نشان می دهد که کار ساده ای نیست به مبارزه خرافه بپردازیم. چالش های اخلاقی ما همین است ما سنجشی نداریم، وارد شدن به این عرصه باعث تحریک عواطف و حساسیت ها می شود. یک نکته ای را عرض کنم، شما در جهان هستی کمتر جنگی را سراغ دارید که بر سر یک نظریه علمی اتفاق بیفتد مثلا شما مشاهده کرده اید که جنگی در کشوری و منطقه ای پدید بیاید بر سر این که مثلا این شخص نظریه علمی این گونه ای دارد. آقای مارکس این را گفته یا آن را گفته است، مناقشه ای بر سر آن نیست، اما وقتی نظریه علمی تبدیل به ایدئولوژی می شود، آن ایدئولوژی هم با خرافه هم ماهیت می شود. به گفته من آن وقت است که این گفته درسته می شود. ممکن است یک مارکسیست می تواند جهانی را به تباهی بکشاند برای این که می گویند، ما خوبیم یا مثلا یک گرایش دیگر که دوباره تبدیل شده به یک ایدئولوژی ممکن است جهانی را به تباهی بکشاند، برای این که بگوید ما خوبیم، لذا کار دشواری است یعنی این که ما اگر قرار بود با یک نظریه علمی ستیزه کنیم مشکلی نداشتیم، ولی خرافه به دلیل درگیری با عواطف و احساسات و همان طوری که عرض کردم شبیه ایدئولوژی است. شما اگر بخواهید با یک خرافه مبارزه کنید، قاعدتا کار خیلی سختی است و ممکن است کنش های غیر اخلاقی زیادی را به دنبال داشته باشد، این چالش اول است که اسم آن را چالش سنجش خرافه یا چالش عدم تعیین سنجش خرافه می نامیم. ما نمی توانیم خرافه را مشخص کنیم چون بتوانیم در مسئله منطقی ذهنی با هم، هم عقیده شویم. اما در مسئله منطق بیرونی این امکان برای ما وجود ندارد.

چالش دوم، چالش کارکرد است که بیشتر از منظر عملکردگرایی چالش کارکردی می‌گویند. مسائل اجتماعی تا وقتی که در جامعه کارکرد دارند هستند، وقتی که کارکردشان را از دست بدهند، به صورت طبیعی از بین می‌روند یعنی پدیده‌ای که کارکردی ندارد، اگر ده‌ها پلیس یا صدها نیروی امنیتی هم باشد نمی‌تواند آن را نگهداری کند، چون کارکردی ندارد به صورت طبیعی از بین می‌رود و پدیده‌ای که کارکرد دارد اگر ده‌ها پلیس و صدها نیروی امنیتی هم بی‌آورد که جلوی آن را بگیرد که تحقق نشود، باز محقق می‌شود. مثلاً هم اکنون در جامعه‌ای که ما در آن زندگی می‌کنیم، شغل شریف نعل‌بندی که چند دهه پیش بود یا نمکی‌ها که چند دهه پیش در جامعه ما بودند، الان منقرض شده‌اند یعنی اگر تمام جامعه ما دست به دست هم بدهند، نمی‌تواند دوباره نمکی‌ها را زنده کنند چرا؟ چون یک چیزی وجود داشت آن زمان که الان وجود ندارد. قدیم این نمکی‌ها بودند، به این دلیل که جامعه فکر می‌کرد که این نان و نمک‌ها امور مقدسی هستند و امور مقدس هم خرید و فروش آن‌ها حرام است، لذا یک شغل نمکی درست شده بود که در کوچه‌ها راه می‌رفتند، این‌ها را با هم مبادله می‌کردند، نمک می‌دادند و نان خشک می‌گرفتند، چون خرید و فروش نان و نمک هر دو حرام بود، ولی مبادله آن‌ها جایز بود، به همین دلیل نمکی‌ها بودند. اما هم اکنون در جامعه یا آن‌ها را مقدس نمی‌دانند یا خرید و فروش آن‌ها را جایز می‌دانند. افراد به سوپرمارکت رفته، نان و نمک خود را تهیه می‌کنند به همین دلیل اگر ده‌ها پلیس هم بیایند نمی‌شود نمکی‌ها را برگرداند اما اگر ده‌ها پلیس و ستاد در داخل جامعه برای مبارزه با مواد مخدر باشد و تمام بضاعت‌ها صرف از بین بردن مواد مخدر بشود، باعث از بین بردن مواد مخدر نمی‌شود و فقط آب در هاون کوبیدن است. اگر بخواهید آن را حذف کنید حتی اگر موفق هم بشوید، به وسیله آن بخشی از جامعه را از بین برده‌اید.

پرسش: اگر خرافه ضرر داشته باشد یعنی این که یک سیاستگذار و یا یک اهل علم تشخیص بدهد که خرافه ضرر دارد در حالی که خود شهروندان همچنین تشخیص ندهند، در آن صورت ممکن است دانشمند و دستگاه سیاستگذار وارد مبارزه بشود، حتی اگر ما تضمینی ندهیم که آن را ریشه کن کنیم. به طور مثال ممکن اثبات بشود که مواد مخدر ضرر دارند. مواد مخدر روان‌گردانی که مهلک هستند، فرض کنید نمونه‌های شیمیایی که هستند و همچنین مسلم شود که چنین چیزی ضرر دارد و از طرفی از نظر کارکرد گرای، یک کارکردی دارد که مردم به آن اقبال می‌کنند حتی اگر پیش بینی شود که این ریشه کن نمی‌شود به نظر شما وظیفه ما چیست؟ آیا وظیفه ما مبارزه با چنین پدیده‌ای نیست؟

توجه کنید اولاً، خرافه با آن چیزی که دوستان مثال زدند، مثل مواد مخدر کاملاً متفاوت است آن را بعداً در علوم طبیعی می‌توانید ثابت کنید که مثلاً مصرف این دارو یا مصرف سیگار را مضر می‌داند و علوم طبیعی این را نشان می‌دهد، اما برای خرافه نمی‌توانید این کار را بکنید یعنی به این سادگی نیست که شما بیاید نشان بدهید که خرافه عملی نادرستی است، اما نکته مهم آن این است که علمی آن را تشخیص بدهد که مثلاً خرافه مذوم و مضر است. البته بعداً خواهیم گفت که تشخیص آن کار سخت است به این سادگی نیست که علماً به این نتیجه برسند که مثلاً چرا وجود خرافه مضر است؟ مضر است، بالاخره این کار ساده‌ای نیست و در چالش‌های بعدی توضیح خواهیم داد. البته من خیلی موافق این چالش کارکردی نیستم و صرفاً به عنوان یک چالش آن را مطرح می‌کنم و نمی‌خواهم نتیجه بگیرم که خرافه عملی کار غیر اخلاقی است، می‌خواهم بگویم کار به این سادگی که ما فکر می‌کنیم نیست، کار براعت نیست یعنی آن قدر بدیهی نیست که ما گمان می‌کنیم، پیچیدگی‌هایی دارد که ساده نیست.

چالش سومی که در این جا وجود دارد، چالش از دست رفتن سامان اجتماع است، از نظر جامعه‌شناسان تعریف امر اخلاقی تعریف با امر اخلاقی که یک متدین تعریف می‌کند فرق می‌کند. از نظر یک جامعه‌شناس امر اخلاقی، امری است که جامعه بر آن توافق دارد و اصلاً ارزش پیشین را ندارد که مثلاً یک دستگاه فلسفی درست کنیم و بگوییم چون که به لحاظ فلسفی این نتایج را دارد مطلوب است چون تکلیف است یا سودی با فلان مکاتبی که وجود دارد و نه از نظر جامعه‌شناسی هر امری که مورد توافق جامعه باشد، امر اخلاقی تصور می‌شود مگر این که اصلاً معقول نباشد، دقت بفرمایید مگر این که اساساً معقول نباشد. نظام ارزشی از نگاه جامعه‌شناسان به این گونه توصیف می‌شود، این گونه بیان می‌شود که جامعه‌شناسی اساساً علم کنش و بررسی کنش‌های نامعقول بشر است یعنی کنش‌هایی که از نظر یک فیلسوف نامعقول‌اند یعنی خرافه‌اند ولی از نظر یک جامعه‌شناس که کارش هم همین است. ما در هندسه، قضیه‌ای دارم به نام قضیه حماریه، قضیه الاغیرهم، خط مستقیم و کوتاه‌ترین فاصله بین دو نقطه را می‌گویند. ولی قدیم می‌گفتند، فاصله‌ای که یک خر گرسنه طی می‌کند تا به علف برسد این را به اصطلاح خط مستقیم می‌گویند. حالا در جامعه کوتاه‌ترین راه رسیدن به هدف مهم نیست، هیچ کدام از ما کوتاه‌ترین راه را طی نمی‌کنیم بلکه مناسب‌ترین فاصله را طی می‌کنیم یعنی خواسته‌های خودمان را داخل سنت قرار می‌دهیم خواسته‌های خودمان را از طریق سنت به آن عمل می‌کنیم، مثلاً من برای پسر می‌خواهم خواستگاری بروم باید بروم دو زانو در منزل دختر خانوم بنشینم و بگویم که من این جا آمده‌ام که پسر را به غلامی قبول کنید که به طور مثال این تشریفات طی و تمام می‌شود، این فاصله مستقیم نیست این فاصله یعنی این که من تقاضای خودم را در سنت قرار می‌دهیم و به آن عمل می‌کنم. این از نظر یک فیلسوف ممکن است غیر اخلاقی باشد و اساساً خرافه باشد اما از نظر یک جامعه‌شناس این عمل کاملاً یک عمل اخلاقی و کاملاً پذیرفته شده است، حالا این توافقات یا این خلایق که خرافه هم بخشی از این‌ها است یعنی چیزی که من مشاهده کردم آن را

خرافه بدانم یعنی بخشی از آن مثل یک چسب عمل می کند و جامعه را نگه می دارد. حالا اگر یک آدمی بلند شود و بگوید من می خواهم با این خرافه ها مبارزه کنم می زند چسب این جامعه را متلاشی می کند و این جامعه را در معرض متلاشی شدن قرار می دهد و این قطعاً امر غیر اخلاقی و عملی نادرست است که چیزهایی که فرد، جامعه را به هم پیوند می دهد و طبقات مختلف جامعه را به هم گره زده حالا شما می آید این ها را به هم می زنید و از بین می برید و به اصطلاح می خواهید این چسب را حذف کنید کل جامعه را از بین می برید، مثل این که می خواست ابرو درست کند چشمش را کور کرد، همین است یعنی این که شما می خواهید یک بخش را درست کنید ولی اساس جامعه را از بین بردید و سامان اجتماعی را خراب کردید. یک دوچرخه سوار وقتی که دارد پا می زند و می رود اصلاً نمی داند که فیزیک چیست؟ فشار عضله چیست؟ و بگویید کدام عضله شما روی عضله چهار سر فشار می آورد که شما می توانید رکاب بزنید؟ اگر این سوال را از فرد دوچرخه سوار در حین دوچرخه سواری بپرسید به زمین می خورد و کلا دوچرخه سواری را فراموش می کند. این جامعه به این شکل سامان داده شده است. اگر بخواهیم این مواردی که افراد جامعه را به هم گره زده حذف کنیم، عملاً جامعه را در معرض متلاشی شدن قرار داده ایم و این هم یک چالشی است.

پرسش: دونکنه مطرح شد، این ها یک سری عینیت هایی هستند که ممکن است با هم دیگر بر سر آن ها به اصطلاح توافق نکنیم. واقعیت بیرونی به ما این را می گوید، چیزی را که من خرافه می دانم، ممکن است آقای دکتر بیات خرافه نداند. آقای دکتر بیات اگر در پارادایم فلسفه باشد، ممکن است یک عمل را خرافه نداند. اگر من در پارادایم علم تجربی باشم، ممکن است آن را خرافه بدانم. آیا این راه گفت و گو را بر ما می بندد و یا نمی بندد؟ این موضوع قطعاً گفت و گو را برای ما سخت می کند. ما باید منظورمان را بگوییم که در چه جایگاهی ایستادیم و از چه موضعی سخن می گوئیم. وقتی مثلاً یک دیندار می گوید که اعتقاد به وجود فرشته خرافه نیست، باید بگوییم ما از چه موضعی سخن می گوئیم و من هم به عنوان کسی که در پارادایم علم ایستاده ام باید بپذیرم که او در جایی ایستاده که این را مشاهده می کند یعنی به این شکل فکر می کند و من نیز در موضع خودم ممکن است آن را خرافه بدانم و چیزی را که او حقیقت می پندارد ممکن است من خرافه بدانم و یک فیلسوف دیگر ممکن است یک نظر دیگری بدهد، این ها به هر حال یک واقعیت هایی است که وجود دارد و ما نمی توانیم آن ها را انکار کنیم.

ساده بگوییم، پاسخ روشن بنده نه می باشد. واقعا ما نمی توانیم مشابه یک دیندار باشیم ولی مصادیق چیزی که خرافه می انگاریم که با یک جامعه شناس یا با یک فیلسوف یکی باشد یا در موضع یک جامعه شناس باشیم، ولی مصادیق آن چه را که خرافه می انگاریم، کاملاً شبیه کسی می باشد که در موضع دین قرار دارد و نسبت به باور های دینی سخن می گوید همین مثالی که بنده زدم به عنوان یک جامعه شناس مرکز نمی توانم وجود یک جن را بپذیرم و وجود آن را یک خرافه می انگارم و آن قدر هم بر این عقیده ام مستحکم هستم که حتی وقتی در پارادایم دین تلاش می کنم که حتی در تفسیر آیه های قرآن به عنوان یک کسی که معتقد است هر چیزی غیر تجربی است و نمی شود تجربه اش کرد و وجودش منتهی است.

این که پیامبران آمده اند که خرافه ها را از بین ببرند بر اساس چه منطقی است؟ به طور مثال مردم آن زمان فکر می کردند اگر برونند بالای کوه و یک گاو نری را به بالای کوه ببرند و آتش بزنند و به اصطلاح پشت گاو نری را آتش بزنند و از آن بالا به پایین نعره بزنند، باعث آمدن باران می شود. به طور مثال ما از موضع یک متدین می گوئیم خرافه است، از موضع یک عالم تجربی هم می گوئیم خرافه است، از موضع یک عالم عقلی هم می گوئیم خرافه است. اما بعداً در همین دین می شود گفت که شما اگر نماز استغنا بخوانید باران می آید. دوباره از موضع عقل من می گوئیم، چه نسبتی به این نماز و آن باران وجود دارد و از موضع تجربه ممکن است بگوییم که مثلاً این اثبات شده نیست ولی از نظر آن دیندار این عمل خرافه نیست، در حالی که در ماهیت این عمل از نگاه یک عالم تجربی یا یک فیلسوف ممکن است، خرافه محسوب شود. درباره کسانی که انسان های دینداری هستند و رفتند دانشگاه و علوم انسانی خوانده اند، از این ها سوال ساده می پرسیدم که آیا این تحصیلات آکادمیک و علمی، شما را با باور داشته هایتان وارد ستیزه کرده است؟ آیا چالش درگیری پیدا کرده اید؟